خاطره ای از دوران سردار سپه

اسیری، بهزاد

چندی پیش در جراید خواندم که در اروندرود یک کشتی لیبریائی با یک کشتی کاظمیه‏ تصادف کرده و به بصره رفته است و دادستان آبادان توقیف کشتی را خواسته است این موضوع که نظیر آن را در زمان سردار سپهی و ریاست وزرائی اعلیحضرت فقید در سال 1303 در بندر لنگه بوقوع‏ پیوسته بود بخاطر آوردم با کمی اختلاف که در آن‏زمان قضیه موضوعش قتل بود.آنوقتها بندر لنگه، هنوز معمور و بازار آن،مملو از کالاهای گوناگون خارجی و داخلی میبود و یک بندر ترانزیتی، محسوب میشد که اهالی ساحل مقابل دبی و شارجه و رأس‏الخیمه و قطر کالاهای مورد احتیاج خود را اغلب از لنگه خرید کرده و با مروارید معاوضه میکردندو لنگه مرکز داد و ستد مروارید و عدهء غواصان آلبوسمیط و آلبوصلف از قبایل عرب‏نژاد در آن بودند و منطقه‏ لارستان تا جهرم جمیع مایحتاج خود را از این بندر تهیه و روزانه بیش از پانصد الاغ و قاطر از اطراف وارد و کالاهی متنوع حمل میکرد و کشتیهای تجاری‏گری مکنزی بنام فسمیل و سلومبال‏ به معنی سریع‏السیر و بطئی‏السیر هفته دو سه فروند از بمبئی و کراچی وارد و انواع کالا حتی پیاز و زغال و سیب‏زمینی از کراچی میآوردند کشتیهای متفرقه آلمانی و ژاپونی و استریک از لندن‏ نیز ببندرگاه لنگه میآمدند.باری یک روز که یک کشتی چینی وارد شده و مشغول پیاده‏کردن‏ کالا بود در کشتی بین کارگران بندر که برای تخلیه بارها به کشتی رفته بودند بر سر مصرف آب‏ با متصدی تانکرهای آب که یک نفر کارگر چینی بود نزاعی درمیگیرد در بین زد و خورد یکی‏ از کارگران ایرانی که یکی از کارگران چینی کشتی او را هل داده از بالای عرشه کشتی روی‏ مقداری صندوقهای تخته میافتد و قبل از وصول بساحل فوت میکند در آن زمان یک سال از تأسیس ساخلو ورود قشون جدید ایران که مردم آنها را قزاق میگفتند میگذشت رئیس ساخلو افسری بنام نایب اول عبد الله خان بود که البته معمولا نایب اول جناب سلطان خطاب میشد طبل و شیپور مشق میکردند و اهالی را در شور و هیجان قرار میدادند این ماجرا فوری بسمع‏ ریاست ساخلو میرسد و در همین وقت هم جسد کارگر مقتول را روی تختهء بسته و بساخلو میآورند جمعیت زیادی با فریاد و شیون همراه جنازه بودند باری نایب اول عبد الله خان چند نفر سرباز باتفاق وکیل‏باشی گروهان بکشتی اعزام و کاپیتان کشتی را پیاده میکنند و چند سرباز مسلح هم برای جلوگیری از فرار در کشتی میمانند نایب قونسل انگلیسی در لنگه‏ شخصی بود بنام مسترکرزن که هم قونسل بود و هم دکتر قرنطینه(قرنطینه و بهداشت در آن‏ زمان در اختیار انگلسیهابود)و زبان عربی را مانند یک عرب تکلم میکرد که بمجرد اطلاع‏ به مرحوم احمد خان سلجوقی کارگذار وکیل حکومتی مراجعه و به اتفاق نزد رئیس ساخلو رفته و بضمانت شخصی قونسل کاپیتان کشتی را نزد خود ببرد و قضیه تلگرافا با ریاست‏ ساخلوی بوشهر و حکمران کل بنادر و جزایر و جنرال قونسلگری انگلیسی با مرکز تماس گرفته و اقدام نماید و بالاخره برای حل و فصل و اخذ خون بهاء مقتول پس از چهار روز توقیف کشتی‏ و کاپیتانش آزاد و رهسپار بوشهر میشود.در آن سالها بندر لنگه تابع تشکیلات اداری بوشهر بود و این جریان که از لحاظ خوانندگان محترم میگذرد یکی از قدرت‏نمائیهای بد و تشکیل ارتش‏ شاهنشاهی و استقرار آن در بنادر جنوب بود که ناظر و شاهدش بودم.

بقیه از صفحه 987

مدتی در دشت(شامیان)که بهمین مناسبت به این اسم مسمی گشته سیاه‏چادر زده سکونت‏ کرده‏اند-اهالی اورامان و اطراف آن‏که مراتب زهد و ریاضت و پرهیزکاری بابا مردوخه را مشاهده نمودند اعتقاد کامل نسبت به او پیدا کرده مرید او شده‏اند و پس از فوتش او را پیر محمد او را می‏گفته‏انددر کتاب تاریخ سلاطین اورامان در باب چهارم چنین آمده:درویش‏ میرمحمد مردوخ که شهیر به بابا مردوخه است از جمله 99 پیرکبار اورامان است عموم مشایخ‏ مردوخی از او تشکیل سلسله داده‏اند کلمتین بابا و میر دلالت دارند بر اینکه بابا مردوخه سید بوده‏ است زیرا اهالی اورامان کلمه بابا را بر سید اطلاق کرده‏اند.در حدود 996 هجری بدستور هلو خان اردلان که یکی از حکام مقتدر اردلانیهابود،بمنظور تدریس علوم و نشر معارف‏ و امامت جمعه شیخ عبد الغفار مردوخی را از قریه دکاشیخان بقریه حس‏آباد که پایتخت‏ سنه دژ بود منتقل کرده‏اند و از آن زمان تاکنون امامت جمعه کردستان منحصرا در اختیار این فامیل میباشد.خانواده مردوخی اکثر عالم و فاضل و ادیب و مؤلف بوده‏اند مانند شیخ عبد القادر مهاجر صاحب تهذیب الکلام و شیخ محمد فخر العلما و شیخ مصطفی تخته‏ و شیخ حبیب الله بابا مردوخ روحانی و آیت الله العظمی شیخ محمد مردوخ فرزند دانشمند شهیر شیخ عبد المومن امام‏جمعه.